

باغ تایلندی در پایتخت

سفیر تایلند: سطح رشد تهران و بانکوک یکسان است

[شهروند] باغ تایلندی به نشانه دوستی در تهران ساخته می شود. سفیر تایلند از شهردار تهران خواست که با اختصاص فضایی نسبت به ساخت باغ تایلندی به نشانه دوستی در تهران اقدام کند. شهردار تهران پایتخت را شهری تاریخی می داند؛ شهری شبیه به اصفهان. «چند قرن از پایتخت بودن آن می گذرد و آثاری بدیلی از پیش و پس از اسلام دارد.» پیروز حناچی از ممنوعیت صنایع در شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران می گوید. حناچی با اشاره به اعمال سیاست عدم تمرکز در همه کلانشهرها گفت: «سرمایه گذاری و اشتغال در سطح وسیع تری در کشور توزیع شده است.» او با مخاطب قرار دادن سفیر تایلند ادامه داد: «برخلاف شهرهای شما که در کنار آب هستند، شهرهای ما در دامنه کوه ها هستند و ارتفاع آنها بالاتر از سطح دریاست.» شهردار تهران گفت: «باتوجه به آلودگی هوای شهر، ما ایده موتورهای برقی را دنبال می کنیم و برای کاهش هزینه استفاده از این موتورها به دنبال ایجاد سیستم سوآپ باتری هستیم.» شهردار تهران از سفیر تایلند دعوت کرد که به پوشش سه شنبه های بدون خودرو بیوندد و با دو چرخه با او هم راکب شود. سفیر تایلند با ابراز اینکه شگفت انگیز است که سطح رشد تهران و بانکوک یکسان است، گفت: «ما در آنجا هم آلودگی داریم. آلاینده پی ام ۲.۵ در بانکوک از حد مجاز بیشتر است. جمعیت در شهر بانکوک بالاست و خدمات دهی به آنها سخت است.» و راوت پونگ پراپانت با اشاره به اینکه رویکرد ما این بوده که شهروندان از بانکوک مهاجرت کنند و دولت سعی کرده با اشتغالزایی در بخش های دیگر کشور سیاست گریز از پایتخت را پیش ببرد، گفت: «در سال ۲۰۲۰ ایران و تایلند شصت و پنجمین سالگرد روابط خود را جشن گرفتند و می خواهیم باغی به شکل تایلندی به عنوان نمادی برای دوستی در تهران ایجاد کنیم و درخواست داشتیم که جایی برای این کار در نظر بگیرید.»

امید به واکسیناسیون قبل از ۲۲ بهمن

قبل از ۲۲ بهمن واکسیناسیون کرونا در کشور طبق اولویت بندی صورت گرفته آغاز می شود

[شهروند] تازه زمانی که مطمئن ترین و بی خطرترین واکسن را نتوانیم به کشور وارد کنیم، این کار را انجام نمی دهیم؛ چانه زنی های مابه دلیل این است که موثرترین واکسن را وارد کشور کنیم. وزیر بهداشت با گفتن این موارد ابراز امیدواری کرد قبل از ۲۲ بهمن و طبق مصوبه اولویت بندی شده واکسیناسیون در گروه ها شروع شود. «در باره واکسن کوکس سازمان جهانی بهداشت نیز قرار بر این بوده از فوریه توزیعش در کشورهای هدف از جمله کشور ما شروع شود.»

واما خبرهایی از واکسن ایرانی

به گفته سعید نمکی تست واکسن ایرانی مادر مجموعه برکت مراحل بعدی را سپری کرد. واکسن مجموعه موسسه رازی هم اجازه تست بالینی گرفت و هفته آینده از اولین فاز واکسن ساخت داخل در رازی رونمایی می شود. نمکی در توضیح واکسن کرونا تولید مشترک ایران و کوبا هم گفت: «این مجموعه که با انتقال دانش فنی در کوبا و در انستیتو پاستور در حال انجام است. فاز دوم مطالعه بالینی را در کشور کوبا طی می کند.» به گفته او فاز سوم را در آینده نزدیک و با انتقال دانش فنی و با نام پاستور در کشور آغاز می کنیم. «امیدواریم مصرف این واکسن تولید مشترک را در اواسط بهار داشته باشیم.»

هشدار وزیر بهداشت

وزیر بهداشت در ادامه صحبت هایش درباره رعایت پروتکل ها اظهار کرد: «اگر چه هنوز مردم همکاری خوبی دارند اما لغت رعایت را در برخی مناطق به دلیل عادی انگاری داریم، هنوز رعایت پروتکل ها به رنج بالاتر از ۹۰ درصد در متوسط کشوری نرسیده است.»

بی توجهی ها و آثار آن بر بیماری

وزیر بهداشت با گلایه از کسانی که تقاضاهای وزارت بهداشت را برای رعایت پروتکل ها گوش نکردند، گفت: «عده ای بابت توجهی این دستاورد بزرگ و عظیم ملی را که یک کشوری با وجود تحریم ها به دست آورد، نادیده گرفتند.» نمکی گفت: «کاهش یک مرگ در ایران معادل این است که در کشوری با زیرساخت مجهز و امکانات مالی هزار مرگ را کم کنیم. این همدلی و غیرت اتفاق افتاد تا این دستاورد را کسب کنیم متأسفانه عده ای با عدم رعایت پروتکل ها چه در سفرها و برخی مراسم ها، این دستاورد را ذره ذره به قربانگاه می برند و این مایه دلشکستگی و اندوه همکاران من است.»



لب کارون چه گل بارون!

روایتی از زندگی دو خواهر زبانه گرد روستایی در همسایگی اهواز

پدر. «از کوچیکی می رم. یاد نمی آید از کی با بابام رفتم سر کار.» هیاهوی بچه ها برای مدرسه رفتن کنجکاو کش کرده. «دوست داشتم من و نسری من هم می رفتیم.» پدر که سرفه می کند اشک می دود به گوشه چشم نگران «نرگس». قلبش در سینه بیقراری می کند تا بنامدن سرفه های پدر. «۱۰ ساله بابام مریضه.» ریه پدر چهل و شش ساله «نرگس» برای بالا و پایین شدن به در دسر می افتد. ریه هایی پُر شده از بوی زبانه و ضایعات. «هیچ وقت دکتر نرفته. پولش روند داشته خوب.»

به اجبار که خانه نشین شد صبح تا شب چشم می دوزد به در حیاط خانه. دلواپس زخم برداشتن دست های کوچک «نسرین» و نامهربانی ریه پدر. «خونه می مونم ضایعات جدا می کنم.» تک اجاق خانه، ماهی تابه «نرگس» را گرم می کند برای سرخ شدن سیب زمینی ها. «آشپزی می کنم.» سطل ها که پُر باشند از ضایعات کیسه لب به لب می شود از کاغذ، مقوا و شیشه ها. «خوب کار کنند روزی ۴۰ هزار تومن می شه.» کار کردن سرنوشت همه قلعه چنانی هاست. «خیلی هام مثل من کار می کنند و مدرسه نمی روند. بیشتر پسرها.» ضایعات و زباله گردی امید بچه هاست برای سیر خوابیدن. «همه ضایعات جمع می کنند.»

پلان سوم: عمومی بچه ها

«زباله ها را می گردد، چیز به درد بخوری پیدا کند، می برد برای فروش.»

«بدون درس ماندند.» در غیاب مادر، مادر بزرگ شد پناه نرگس و نسرین. خانه عمو شد سرپناه شان. «خانه داشتیم گذاشتیم برایشان.» ماندند در قلعه چنان بدون هیچ امکانات. «متولد ۵۳. زباله ها را می گردد چیز به درد بخوری پیدا کند، می برد برای فروش.»

مادر که برای همیشه بچه ها را ترک کرد پدر ماند و دود نرگس و نسرین. «۵-۶ سالگی است مادرشان طلاق گرفته.» نداری، فقرو... بهانه های قهر و آشتی پدر و مادر بودند در سال های دور زندگی نرگس و نسرین. «چند سال قهر بود خانه پدرش. اینها مادر ندیدند بالای سرشان.» مادر که تاب نداری را نیار و مادر بزرگ شد جاننشینش. «اینها دخترن، محبوبن بابا باشون برن.»

بچه ها اینجا مرد زندگی اند. کمک خرج خانه هایی که بوی نای نداری گرفته اند. دختر و پسر ندارند. همه کار می کنند تا زنده بمانند. زباله های بیمارستانی، قلعه را به محاصره در آورده اند. سرنگ ها، باند های آغشته به خون و دارو، پنس های از کار افتاده و... همه جا هستند. «همه بچه ها کار می کنن. چاره ای ندارن.» کامیون های کارخانه فولاد امید بچه های قلعه چنان است. «این زغال سنگ ها مال کارخونه فولاده.» کامیون که سیاهی زغال سنگ ها را می پاشد به قلعه چنان، روستا پُرمی شود از هیاهوی بچه هایی که مسابقه گذاشته اند برای رسیدن به تپه زغال سنگ ها. سطل ها تاب می خورند با ریتیم تند قلب بچه ها. دلشوره پیدا کردن تکه های فلزی که جسته اند میان سیاهی زغال ها. سطل ها که لب به لب شدند فصل پایان دلشوره بچه هاست. هر سطل یعنی بی نان نماندن آن شب خانه.

پنج، شش سال پیش خانه تک اتاقه را ترک کرد تا برادر دو دخترش سقفی بالای سر داشته باشند. دست دو پسر بیمارش را گرفت و رفت مستأجری. «کارگرم. یک روز کار می کنم یک هفته بیکارم.» خرج خانه را با بنایی می دهد. یک روز آجر می چیند. روز دیگر گچ کاری خانه ای به او سپرده می شود. «هر کاری پیش بیاید

[ایلامهداد] بازی نکردم، وقت ندارم. - هیچ وقت از روستا بیرون نرفتم. - هیچ آرزویی ندارم، (آهان چرا) پدرم خوب شه. - نمی دونم بزرگ شم، باید چی کاره شم.

فرزند کارواند، محصور میان قلعه چنان. نرگس ۱۴ بهار دیده. نسرین منتظر ده ساله شدن است. کودکی شان خلاصه شده در پرسه زدن با پدر میان زباله ها. کارتن های دور ریختنی. بطری نوشابه هایی که تاته سر کشیده شدند. شیشه هایی که روزی پُر بودند از شیرینی مریا.

گیسوان مشکلی شان پناه می گیرد زیر چادر رنگ و رو رفته. لباس گشادی می پوشاند همه بچگی شان را. خار هه شان از نوازش های مادر مرده گرفته است. غریبه اند با مزه گس بالا و پایین شدن های الاکلنگ. جیغ های تاب سواری خفه شده میان سینه شان. پیتزا، پفک نمکی، چیپس واژه های مبهمی اند برایشان؛ غریبه، دورویی معنی.

سال هاست با قدم های کوچک شان شهر را بالا و پایین می کنند. نشانی شان برای گم نکردن پدر، کیسه سیاه و بدبویی است که از پدر سواری می گیرد برای نان شب خانه. کیسه که لبریز شد از کارتن های نیم گرفته، بطری های لب پریده ای حتی تکه فلزی که بیارزد، وقت برگشت به خانه است.

پلان نخست: نسرین

«دوست ندارم بابام اشک هامو ببینه.»

«میرم کمک بابام» چند سال بیشتر وقت ندارد برای همقدم شدن با پدر در کوچه پس کوچه های قلعه چنان. سبزه، چهارده ساله که شود باید مثل «نرگس» خانه نشین شود برای تکنیک ضایعات. «از صبح زود می ریم برای کار.» «نسرین» عمر ده ساله اش را میان دیوارهای قلعه گذرانده. صبح را شب کرده و شب را با رویا به روز پیوند زده. «همون قلعه می چرخیم. پای پیاده.» رویا با خاطره ای از مادر ندارد. «اصلا به یاد نمی آورمش.» صدایش به ده ساله نامی خورد. صدایی که با لرز از میان حنجره اش نوایی می سازد. واژه ها با خجالت میان لب هایش جای می گیرند. «همیشه اینجا بودم.» دنیا پیش خلاصه شده در قلعه چنان و خانه تک اتاقه شان. مدرسه برایش هیچ معنایی ندارد اما آرزوی مدرسه رفتن دارد برای همنوا شدن با بیهامی بچه ها و ورق زدن کتاب های عکس دار. «آرزو دارم لباس های قشنگ بپوشم و صبح های بیشتر بخوابم.» یک سالگی است تنهایی، پشت سر پدر صبح تا شب در قلعه چنان می چرخد. «خسته میشم امام جیورم.»

روی پنجه می ایستد برای دست درازی به دنیای زباله ها. شیطنت بطری یا تکه فلزی زخمی بزند بر دستش، اشک هایش را فرو می خورد. «دوست ندارم بابام اشک هامو ببینه.»

پلان دوم: نرگس

«یادم نمی آید از کی بابا بابام رفتم سر کار.»

چهارده ساله شده؛ کدبانوی خانه تک اتاقه پدری. صبح ها بعد از رفتن پدر جارویی می کشد، فرش نخ نموده خانه را؛ چهار دیواری که هیچ وقت صدای رادیو یا تلویزیون از آن شنیده نشده. زباله های تلنبار شده گوشه حیاط «نرگس» را صدامی زند. یک سالگی است تفکیک زباله ها با «نرگس» است. از همان وقت که از گوشه و کنار شنید «دختر بزرگی شده دیگه.»

پشت هیچ نیمکتی ننشسته. رویایی از پارک و بازی ندارد. «وقت بازی ندارم.» از روی خوشبختی «نسرین» است و علاج بیماری

یک شرکت دارو سازی واقع در استان البرز جهت تکمیل کادر پرسنلی خود به مشاغل ذیل نیازمند می باشد:

ردیف	عنوان شغل	جنسیت	مدرک تحصیلی	میزان سابقه کار مرتبط با رزومه کاری
۱	مدیر کنترل کیفی	آقا / خانم	دکترای شیمی تجزیه - داروساز	حد اقل ۴ سال
۲	مدیر منابع انسانی و پشتیبانی	آقا	حد اقل کارشناسی ارشد رشته های مرتبط	حد اقل ۵ سال
۳	رئیس IQC	آقا / خانم	حد اقل کارشناسی شیمی - مهندسی شیمی	حد اقل ۵ سال
۴	مسئول واحد HSE	آقا	کارشناس ایمنی بهداشت حرفه ای	حد اقل ۳ سال

داوطلبان میتوانند رزومه کاری خود را به آدرس ایمیل: 1399.2021@gmail.com resume تا پایان وقت اداری روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۰۶ ارسال نمایند.